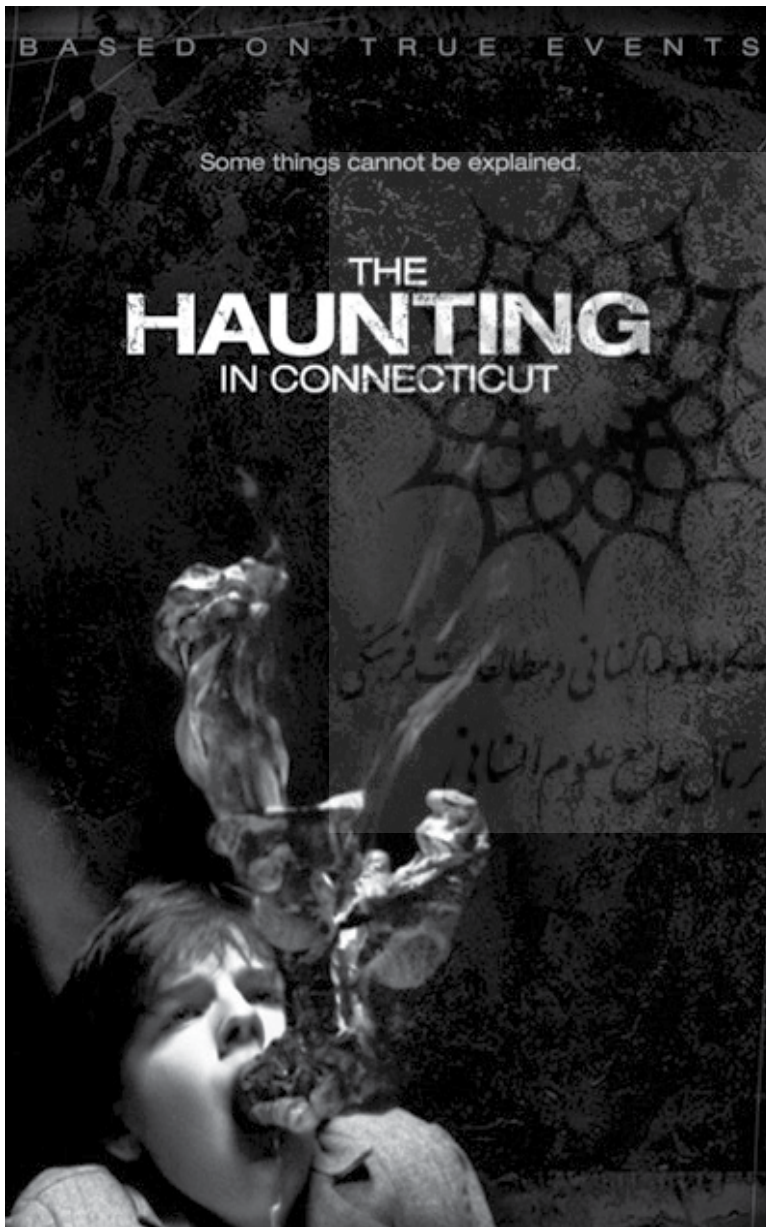




چیز خوبی است. در اصل هر چیزی که بتواند ما را قانع کند که با چیزی روبه‌رو بشویم که آن چیز همانی باشد که مدعی آن است، خوب است. با این همه ما در ایران یک مشکل کوچک داریم، خیلی کوچک! می‌خواهیم مدعی چیزی باشیم که وجود ندارد. «سینمای وحشت» هم تابع همین قضیه است. در سه دهه‌ی اخیر، سینمای ما حرکت‌هایی داشته به سمت این ژانر، حتا مواردی در سکانس‌هایی از فلان سریال تلویزیونی که محتوایی آیینی داشته اما با یکی از شخصیت‌های مهم «سینمای وحشت» یعنی شیطان روبه‌رو بوده‌ایم. اما سینمای ما حرکتش

«سینمای وحشت» البته چیز خوبی است و فواید زیادی هم دارد. یکی از این فایده‌ها این است که می‌شود بچه را ترساند که این کار را بکند آن کار را نکند. خوب! در نسل‌های قبل با «لولو» این کار را می‌کردند. اما امروز می‌خواهند بچه‌ها را با گول‌های شاخ و دم‌دار پلاستیکی روی پرده‌ی سینما بترسانند. اما بچه‌های این دوره و زمانه دیگر از موجودات تخیلی نمی‌ترسند. وقتی می‌گویم تخیلی یعنی موجودی که قابل باور نباشد. «سینمای وحشت» چیزی را به بچه نشان می‌دهد که باور می‌کند چون «واقع‌نمایی» دارد. «واقع‌نمایی» چیز خوبی است. «باورپذیری»



# سینمای وحشت و باورپذیری با عیب‌زدایی!



کندتر بوده. وحشت هم دو نوع است: یکی وحشت، دلهره و ترس واقعی و دومی وحشت و ترس آبیکی از نوع سینمای وطنی... در این زمینه البته در سال اخیر خیلی با عجله حرکت کرده‌ایم. حالا با این حرکت تندتر چه باید کرد؟ وقتی سازنده‌گان این فیلم‌ها، تعریف مشخصی از این ژانر ندارند باید ببینیم «تعریف مشخص» برای چنین ژانری یعنی چه؟ آیا «تعریف مشخص» این نیست که این سکانس یادآور «حلقه» باشد، آن سکانس یادآور «خواب‌گردها»، گریزی هم داشته باشیم به دو نسخه‌ی کلاسیک و جدید «تسخیرشده» و دکتر فیلم‌مان هم شبیه «ون هلسینگ» باشد و خانه‌اش هم یادآور «مطب کالیگاری» و... نه! این‌ها نشانه‌های ژانری است که لزوماً به فیلمی در «ژانر وحشت» منجر نخواهد شد. این را باید خوب بدانیم که هر فیلمی که آدم را یاد «کارابلانکا» بیندازد که ملودرامی عاشقانه نیست! اگر در انبوه این همه فیلم پست‌مدرن، شما در فیلمی «علمی-تخیلی» شاهد سکانسی باشید که یادآور سکانس «دوئل در گورستان» فیلم «هفت دلاور» جان استرجس باشد، شما با وسترن روبه‌رو هستید؟ راستی چرا دور برویم، برگردیم به فصل نخست سریال «پیشتازان فضا» که نه تنها پر از بازگشت پرشمار به ژانرهای



و درخشش‌اش، سیاهی شب «نوار» را هضم کرده. «سینمای وحشت» حتا در مقابل «تریلر» برادر خوانده عزیزش کاملاً تمایزش را نشان می‌دهد. چه در فیلم‌برداری، چه در بازی‌ها، چه در نورپردازی، چه در فیلم‌نامه، چه در کارگردانی. تماشاچی را نباید سرکار گذاشت و او را گول زد. حتا بچه‌های امروزی هم از این فیلم‌های ترسناک!! الکی گول نمی‌خورند... گرچه هر دو در زبان انگلیسی با کلماتی مترادف هم نامیده می‌شوند. اما «ترادف» به معنای «هم‌معنایی کامل» نیست. «وحشت» با متافیزیک در ارتباط است با راز و رمز و راز و رمز حاصل ناشناخته‌ها است. البته نه از آن دست ناشناخته‌هایی که با گره‌گشایی قصه‌ی فیلم، به روایتی عادی از زندگی‌ای عادی‌تر بدل شوند. ناشناخته‌هایی که در پایان فیلم هم، بخش یا تمامی هویت خود را در پرده‌ای از نهان‌کاری فرا واقع‌گرایانه پنهان دارند و همه‌ی این‌ها برمی‌گردد به همه‌ی آن حوزه‌هایی که از آن‌ها یاد شد. یعنی اگر بازی‌ها با ژانر مطابقت داشته باشد، فیلم‌برداری مطابقت داشته باشد، کارگردانی و نورپردازی هم هماهنگ باشد، اما فیلم‌نامه متعلق باشد به حوزه‌ی «تریلر»، شما می‌رسید به فیلمی مثل «طلسم» که هنوز هم بهترین فیلم «داریوش فرهنگ» است، اما توجه داشته باشید که ژانر وحشت نیست. اگر این وسط، بازی‌ها و فیلم‌برداری تطابق نداشته باشد و کارگردانی و فیلم‌نامه هم فقط در بخش نشانه‌ها و اشارات، برود سراغ این ژانر، می‌رسیم به «خواب لیلا» ساخته‌ی مهرداد میرفلاح که هیچ‌کس را نمی‌ترساند که هیچ، بل که سبب خنده و مسخره بازی هم می‌شود. نمی‌دانم چه کسی به ذهنش رسیده که چشمان «ریچارد برتون» را از پوستر فیلم «نگاه شیطانی» قرض بگیرد و بگذارد در حدقه‌ی چشمان دختر بچه‌ای که دارد ما را از پوستر «خواب لیلا» نگاه می‌کند؟ آخر این هم شد ژانر ترس؟! واقعاً یعنی چه؟ اصلاً صحبت بر سر این نیست که فیلم‌برداری این فیلم، خوب است یا بد است. خوب، خوب است، اما مال این ژانر نیست. فیلم‌نامه هم همه‌ی زورش در این است که «لیلا زارع» را جای «کیفرساترلند» فیلم «خواب‌گردها» بگذارد که نمی‌تواند. بقیه‌ی معادله هم که مشخص است. ما نمی‌ترسیم، شما هم نمی‌ترسید. تهیه‌کننده‌ی فیلم ممکن است بترسد! تهیه‌کننده از چه چیزی می‌ترسد؟ به یقین و با اطمینان از صحنه‌های نمایش فیلم نیست، بل که از فروش در گیشه است و ...

مختلف بود که در خیلی از قسمت‌ها، شما در دل یک سفینه‌ی فضایی با معماری گوتیک و نورپردازی و شکل سینمای وحشت هم روبه‌رو بودید؛ حتا در این مورد خاص هم نمی‌شد گفت که حاصل کار متعلق به ژانر یاد شده است. پس چه باید کرد که ما در دل سینمای «تازه» علاقه‌مند شده به این ژانر «مان، بتوانیم اثری به مخاطب تحویل دهیم که باورپذیر باشد و واقعاً بترساند؟! این ترس‌های الکی و آبکی متعلق به فیلم‌های درجه‌ی ۵ و ۶ سی‌چهل سال پیش است. از این کارها خیلی شده و اکنون هم وقت آن دهه‌ها است که گذشته است.

«سینمای وحشت» یک ژانر اختصاصی است یعنی غیرقابل اشتباه است با ژانری مثل «وسترن» که با مکان، اشیاء و پوشش خاص یک زمان شناخته می‌شود. یعنی در پیوند «زمان و مکان» هویت ژانری خودش را ثابت می‌کند. هم‌چنان که متفاوت است با «نوار» که تابع سرنوشت، انگیزه‌ها و مقاصد «شخصیت»‌ها و شکل‌گیری «وضعیت» است، هیچ لازم نیست صرفاً با آسمانی بارانی، شبی طولانی و فضا‌های بسته مواجه باشید که بگویید با «نوار» روبه‌رو هستید. نمونه‌اش «فارگو»‌ی برادران کوئن است که در آن برف جای‌گزين باران شده و سفیدی

